

آثار ایرانی در میسور و بنگالور

در شماره^۱ مه‌ماه ۱۳۶۰ تحت عنوان^۲ "آثاری از زبان فارسی در ممالک دیگر" نامه^۳ جالبی از ابراهیم مهدوی خواندم که ضمن آن به خطوط و اشعار فارسی در شهر میسور و شهر بنگالور (در جنوب هندوستان) اشاره شده بود.

مخلص در طول سفرهای خود به هند با برخی از بزرگان خانواده^۴ خلیلی شیرازی که از خانواده‌های قدیمی و محترم ساکن بنگالور بودند، آشنائی و ارتباط پیدا کردم و بوسیله^۵ ایشان که از منسوبین نزدیک مرحوم میرزا اسمعیل خان، دیوان (صدر اعظم) آخرین مهاراجه^۶ مقتدر میسور هستند، از باغهای ایرانی و سایر آثار آبادانی این مرد شایسته^۷ ایرانی، در میسور و در بنگالور بازدید نمودم.

میسور از مهاراجه نشین‌های وسیع و آباد و زرخیز هند است که در جنوب غربی شهر بنگالور واقع شده. چند معبد قدیمی، و قصر باشکوه مهاراجه میسور، که امروز بصورت موزه درآمده است، از نقاط دیدنی آنست.

در نزدیکی میسور سد ذخیره^۸ عظیمی بر روی رودخانه بسته شده است که آب آن بصرف زراعت زمینهای اطراف میرسد. در زیر این سد، باغ زیبا و بزرگی با درختهای نسه کهن بسبک باغهای شیراز ساخته شده که تفرجگاه اهالی میسور و جهانگردان است. نقشه^۹ اولین این باغ بزرگ را سر میرزا اسمعیل خان شیرازی طرح ریزی و احداث کرده است.

در قسمت ورودی، روی دیواره^{۱۰} سد، کتیبه‌ای سنگی نصب شده که در روی آن بزبان فارسی چنین نوشته شده است:

بافتتاح

بسم الله الرحمن الرحيم

"بتاریخ بیست و نهم ماه سال شاداب سنه^{۱۱} ۱۲۳۱ یکهزار و دو بیست و سه و یک محمد صلی اله و سلم مطابق بیست و هفتم شهر ذیحجه سنه ۱۲۱۲ یکهزار و دو صد و دوازده هجری نبوی پیش از طلوع آفتاب در طالع نور و ساعت زهره شروع شد که بسمت مغرب از والاسلطنت واقع است بفضل الهی و اعانت حضرت رسالت پناهی خلیفه زمین و زمان شهانشان دوران جناب ظل الله الملك المنان حضرت تیبو سلطان غلد الله و خلافته در دریای کاریزی امر فرمودند و الاتمام علی الله و در روز بنا فرد شمسی زهره و مشتری و برج حمل قرآن اسعدین میداشتند بعونه تعالی سد مذکور تا یوم قائم و مانند بروج خواهد بود بنا بر تیاری سد مرقوم آنچه که از سرکار خداداد مسکوک خرج شد و محض فی سبیل الله نموده شد برای زراع قدیم زراعت نو هر که میکند تا قیام ارض و سما و اولاد و احفاد صاحب زراعت قایم و بحال باشد اگر کسی

بانتاح



بسم الله الرحمن الرحيم
 بانتاح و نوح ما، قی سائل دایم بیکر ارد و کجاست
 سلطان و پیشه شمره کجاست که بار و دوزخه و پیشه کجاست
 پیشه کجاست آنتاب طالع ثور و شصت و شصت
 دایم از پیشه کجاست آنتاب طالع ثور و شصت و شصت
 جسته ظل انصافک الشان حضرت شیخ
 با اورد از الشیخ مد نظر لانا املا
 قران مال سیدنا پیشه سوزن
 خواهر و برادران با پیشه سوزن
 نو، پیشه سوزن با پیشه سوزن
 در غایت سازش و اوست با پیشه سوزن
 شصت با سازش و اوست با پیشه سوزن
 شصت با سازش و اوست با پیشه سوزن
 شصت با سازش و اوست با پیشه سوزن

بسم الله الرحمن الرحيم
 در حق کندی که شکوه است
 تو خواهی صد غمها خور پیشه سوزن
 و در شمشیر اش نور چشم کجاست
 را او کسان بجز بر تو نگاه
 مرا که که پیشه سوزن و شرف
 و این سخن آزه آمد پیشه
 این سخن آزه آمد پیشه
 و این سخن آزه آمد پیشه

بسم الله الرحمن الرحيم
 خون خود بگرفت بی بهر آن
 شده در روز پیشه سوزن
 و از اسلام و دین از دست رفت
 شیخ و جودن محمد شید شده
 بی کلمات تاریخ مشیر جرم شید
 پیشه سوزن که پیشه سوزن
 بی کلمات تاریخ مشیر جرم شید
 بی کلمات تاریخ مشیر جرم شید
 بی کلمات تاریخ مشیر جرم شید
 بی کلمات تاریخ مشیر جرم شید

تخلخل ورزد و مانع این خیرات جاریات گردد آن ناکس مثل شیطان یعنی دشمن بنی نوع بشر نطفه زارعین بلکه نطفه تمامی مخلوقین است بخط سید جعفر".

در کتاب "نگاهی به تاریخ جهان تالیف جواهر لعل نهرو" (ترجمه محمود تفضلی از انتشارات امیر کبیر) درباره تیبو سلطان و تاریخ حیات او چنین آمده است:

"حیدر علی حکمران میسور دشمن سرسخت (انگلیسی) ها بود. او مردی لایق و بسیار خشن و بارها نیروهای انگلیسی را درهم شکست. در سال ۱۷۶۹ (مطابق) تا پشت دیوارهای شهر انگلیسی مدرس رفت و آنها را مجبور ساخت قرارداد صلحی را که خلی بنفیع او بود امضا کنند. ده سال بعد دوباره پیروزی‌های تازه‌ای بدست آورد. پس از مرگش هم پسرش تیبو سلطان همچون خاری در چشم انگلیس ها شده بود...."

"تیبو سلطان برای انگلیسیها دشمن سرسختی بود و یکبار از ۱۷۹۵ تا ۱۷۹۲ و بار دوم در ۱۷۹۹ با انگلیسیها جنگید. اما در جنگ دوم بهتریک انگلیسیها، و بر اثر خیانت یکی از سردادان خودش کشته شد و سراسر میسور بتصرف انگلیسیها درآمد."

جسد "تیبو سلطان" را در مقبره نسبتاً "مجللی در شهر" سرنیکا پاتام "که پایتخت خودش بود و در نزدیکی میسور واقع است دفن کردند.

همانطور که آقای ابراهیم مهدوی نوشته‌اند، بر سر در این مقبره روی سنگ سیاه بی‌تی بزبان فارسی نقش شده و چنین خوانده میشود:

نه شادی داد سامانی نه غم آورد نقمانی

بدان هرگس که آمد، شد چو مهمانسی

در درون مقبره نیز دو قطعه شعر فارسی بر روی دو قطعه سنگ نقش شده که مربوط به ماده تاریخ مرگ تیبو سلطان (۱۷۲۳ ق) است و حقیر عکسی از آنها برداشته‌ام که در زیر ملاحظه میفرمائید:



اینک کلمه‌ای چند در باره "سر میرزا اسمعیل خان شیرازی می‌آورم:

در یکی از محلات آباد و سرسبز و خرم شهر "بنگالور" کوچه معروفی است بنام "کوچه علی اصغر" که در دو طرف آن ویلاهای زیبا و اعیان نشین با باغچه‌های وسیع قرار گرفته است. سر میرزا اسمعیل خان، که در بین مردم "بنگالور" و "میسور" به "سر میرزا" معروف است، در تاریخ ۲۳ اکتبر ۱۸۸۳ در دهکده‌ای از توابع بنگالور بنام "رچموند" متولد شده است. پدرش "آقا جان" فرزند "آقا علی اصغر شیرازی"، از ایرانیان شیعه بود و او شهرت و محبوبیت و معروفیت و مال و منال فراوانی در بنگالور کسب کرده و در همین شهر مسجدی بنام خود ساخته

و مقداری زیاد از اموال و املاک خود را برای نگاهداری این مسجد و کمک به شیعیان و مسلمانان و نیازمندان وقف کرده است . کوجه "علی اصغر" در بنگالور بنام و یادگار اوست .

مادر اسماعیل خان ، هم از خانواده های شیرازی بود که به هندوستان مهاجرت کرده بودند . "سرمیرزا" تحصیلات ابتدائی خود را در یکی از مدارس نزدیک محل تولدش آغاز کرد اما بعداً "بدبیرستان" و "سلیمان میشن های اسکول" در شهر بنگالور منتقل شد و تا سال ۱۸۹۶ در آنجا به تحصیل اشتغال داشت . در این سال او را انتخاب کردند تا در کلاس اختصاصی "مهاراجه" که فقط نه شاگرد داشت به تحصیل ادامه دهد . همزمان با درسهای کلاس ، رشته های توبخانه و سوارنظام و فوتبال و کریکت و تنیس را هم آموخت و پنجسال بعد در ۱۹۰۱ کلاس مخصوص مهاراجه را ترک کرد و به سنترال کالج بنگالور رفت و در سال ۱۹۰۵ فارغ التحصیل شد . ابتدا در اداره "پلیس" ، سپس در وزارت کشور میسور استخدام شد . اما بلافاصله باصرار شخص "مهاراجه میسور" در ردیف کارمندان دفتر مخصوص او درآمد و دوره ترقیاتش آغاز شد اول بعنوان معاون و بعداً در سال ۱۹۱۳ بعنوان "دبیر حضور" و بالاخره در سال ۱۹۲۳ بعنوان "دبیر مخصوص مهاراجه" ارتقاء یافت . سه سال بعد ، در ۱۹۲۶ ، بعنوان "دیوان میسور" که مقام صدراعظمی مهاراجه باشد ، انتخاب شد . این اولین بار بود که یک فرد هندی ، آنهم مسلمان شیعه ، به چنین سمت مهمی انتخاب میگردد .

"سرمیرزا" قریب پانزده سال با عنوان "دیوان مهاراجه" خدمات عمده ای در میسور انجام داد و از جمله همانطور که نوشتیم ، باغها و تفرجگاههای زیرسد "تیپو سلطان" را بسبک باغهای شیراز احداث کرد .

در آن زمان شهر فعلی "بنگالور" که از شهرهای بسیار خوش آب و هوای جنوب هند است یکی از توابع "میسور" ، اقامتگاه هیلاقی "مهاراجه" بود . بهمین جهت "سرمیرزا اسماعیل" که تولیت موقوفات "آقاعلی اصغر" (پدر بزرگ خودش) را به عهده داشت ، سعی عمده ای در آبادانی "بنگالور" کرد و بخصوص به اقلیت مسلمانان شیعه ای که در آن شهر اقامت داشتند ، و غالب آنها از خانواده خلیلی شیرازی و خویشاوندان نزدیک خودش بودند و بنزاسیر ایرانیانی که به هند مهاجرت کرده بودند کمکهای مالی و معنوی فراوان کرد و مسجد کوچکی را که جدش در بنگالور بنام "مسجد علی اصغر" ساخته بود ، از محل وجوه اهدائی خودش و درآمد موقوفات "آقاعلی اصغر" تعمیر کرد و توسعه داد ، بصورتی که امروز یکی از نقاط دیدنی شهر "بنگالور" و مرکز عبادات مسلمانان شیعه آن شهر است .

در سال ۱۹۴۱ بر اثر سعایت حسودان ناچار شد از صدراعظمی مهاراجه میسور استعفا دهد ، و بطوریکه در شرح حالش مینوسد ۳۴ روزنامه معروف در سراسر هند در مقالاتی که بهمین مناسبت منتشر ساختند از استعفا ی مرد گاردان و آبادگری چون "سرمیرزا" اظهار تاسف و از خدمات او به "میسور" و "بنگالور" یاد کردند .